

نسلی که باختش موجب بردش گردید

نوشته: نورالله گبای

Please see the accompanying file for the English version of this essay.

به پیر می‌کده گفتم «عمر چیست؟» پلکی زد و گفت «هان، گذشت!» گفتم «عشق چیست؟» تهی کرد جام و گفت «بر هر کس به شیوه ای گذشت.» آری، هر نسلی به گونه ای زندگی را تجربه می کند. نسل مهاجرین دهه های اخیر، نسل زاده دوران شاهنشاهی پهلوی، یعنی خوشبخت ترین نسل تاریخ اخیر، به ویژه نسلی است تاریخ ساز که هرگز تکرار نخواهد شد.

این ما هستیم که محیط را خلق می کنیم و محیط نیز به نوبه خود ما را می آفریند. چنان محیطی که موجب این مهاجرت شد، تحوّل‌ی که برای جمعی ذلّت و برای گروهی برکت به بار آورد، هرگز تکرار شدنی نیست. نسلی که در مدت کوتاهی برداشت هایش از دین و سیاست دگرگون گردید و گروهی از آنها به وضوح درک کردند که **هویت هر انسان — مقدم بر هر دین، مرام، نژاد، وطن یا رنگ — هویت انسانی مشترک میان او و همه انسانها است؛** نسلی که فهمید خرافات و نفرت از دگراندیشان میوه جهل است، خشونت میوه تعصب است و نفرت موجب ذلّت. این نسل نسلی است حافظ تاریخ گذشته و حال و موظف است که تجربیات کهن خود و اجدادش را به نسل آینده انتقال دهد، نسلی که مانند دانشجویی بود که به او گفتند «از دانشگاه برگرد و در کلاس اول دبستان بنشین!» و برگشت؛ و آب دید و به دنیا نشان داد چنانچه آب آرام و تمیز ببیند، شناگر خوبی است!

هر وعده که دادند به ما باد هوا بود هر نکته که گفتند غلط بود و ریا بود
ایکاش در دیزی ما باز نمی ماند یا کاش، در گربه کمی شرم و حیا بود

امروز، طبق ایمیلی دریافتی، سی درصد کارمندان «ناسا»، هزاران نفر از استادان دانشگاه در آمریکا، پانصد نفر از رؤسای شرکت های بزرگ و چهار نفر از هر ده نفر جوان، دارای مدرک دکترا هستند. در چنین دنیایی نخست وزیر کانادا گفت که «برنده تحولات ایران ما بودیم که سی هزار جوان تحصیل کرده نصیب کشور ما گردید.» کشوری که وارد کننده مغز بود صادر کننده مغز گردید؛ و نسلی مانند ماد-پاک کن از خود مایه گذاشت تا نسل بعد بتواند همگام تمدن روز گردد.

نسلی که از استخاره مُهملات و قرنهای پرشش از مآلها، به پرسش از دانشمندان دانشمندان تاریخ بشر، «جناب گوگل» رسید. این نسلی است بی نظیر که هم زمان با اختراعات جدید همچون اینترنت، نه تنها از مکانی به مکان دیگر، بلکه از زمانی به زمان دیگر کوچ کرد، یا چه بسا بهتر بگوییم، کوچانده شد. نسلی که از به کار بردن چرتکه و فال نخود، یا از مشّت و مال و لاس زدن کیسه کش کردن - کلفت در حمام عمومی، به ماساژ با دست مهرویان در آبگرم «پالم اسپرینگ» و استخر جاکوزی در خانه خود رسید.

نسلی که زمانی در نیمه های شب، به آواز بی ریای «کوچه باغی» مستان اهل عشق گوش می سپرد که گاه همزمان با صدای زنگ کاروان ها می خواندند:

دریاب دمی که روز و شب می گذرد گه در غم و گاه در طرب می گذرد
عمر من و تو مثال یک لبخند است تا دیده شود به روی لب می گذرد

و از این ابیات لذت می برد و به خواب می رفت، اینک به کنسرت های بیست هزار نفری در سالن های بی نظیر و غرق در نور «لاس وگاس» رسید. نسلی که ندانسته و نخواسته، «نه چک زد و نه چونه؛ و مثل یک عروس گیج بردنش تو خونه.» آن هم با چه دامادهایی! دامادهای «زبان نفهم» آمریکایی و اروپایی و امثال آنان. عروس و دامادها فارسی یاد نگرفتند؛ ولی ایرانی ها در مدتی کوتاه خود را با محیط تطبیق دادند.

می گویند روز افتتاح «سد سفید رود» توسط شاه ایران، تیمسار خسروانی ترتیب برگزاری یک مسابقه شیرجه از بلندی به روی آب را می دهد. لحظاتی پیش از شروع مسابقه، شاه می بیند که یک نفر از بلندترین و خطرناک ترین نقطه سد به آب می پرد. پس از پایان مسابقه، شاه دستور می دهد که «آن اولی را برای دریافت جایزه بیاورید!» موقعی که او را برای تشویق نزد شاهنشاه می آورند، شاه و اطرافیان می بینند که جناب قهرمان دایماً اطرافش را نگاه می کند. می پرسند «دنبال چه می گردی؟» می گوید «می خواهم ببینم کدام پدر سوخته ای مرا از آن بالا به پایین هل داد!»

این نسل نیز شاید هنوز نفهمد که چه کسی و در کجا این مهاجرین را چند صد سال به جلو پرتاب کرد؛ اما نسل های آینده بهتر خواهند فهمید و قدرشناس او خواهند بود.

نسلی که با به جا گذاردن میلیاردها دلار اموال خود، با رها کردن نتایج مادی و چه بسا معنوی ارزشمندی که ثمره قرن ها پس انداز بود، با از دست دادن ارتباطات خانوادگی و تجارتي و بی بهره ماندن از دانش و آگاهی محیط آشنا، و با تحمل مشقات بی شمار، تنها به امید زندگی در مکانی بهتر به ویژه برای نسل های آینده، عملاً زندگی خود را باخت تا آینده را به همت و کمک مؤثر نسل بعد بسازد. یکی از کلیدهای اصلی این جهش بزرگ فرزندان بودند که قبلاً برای تحصیل به کشورهای متری آمده بودند. معلومات، زبان و قدرت جسمی و فکری این جوانان، توأم با تجربیات والدین آنها، فضایی به وجود آورد که بازده مسلم آن، موفقیت قشر بزرگی از مهاجرین بود. آنگاه ثابت شد که دور اندیشی و لیاقت والدین و اقدام به موقع آنها برای تأمین تحصیل فرزندان، کلید موفقیت آنها بوده و هست.

نسلی که ابتدا به مصداق «سخن های پیران مشکین نفس / بگنند ز پیش و ببوید ز پس»، خشمگینانه مهاجرت کرد، اما سپس اکثرأ شادمانه زندگی را ساختند و ماندند. نسلی که از نظام خویشاوندی قبیله ای و محلی به روش معاشرت امروزی پیوست، چنانکه در ایران، ۸۰ درصد مهمانان در جشن ها از افراد فامیل بودند و شاید فقط ۲۰ درصد حاضران شامل دوستان و همسایه ها می شد، حال آن که در جشن های امروز، ۸۰ درصد مهمانان از دوستانند و شاید فقط ۲۰ درصد از خویشاوندان!

آیا هر دو نسل به رسالت خویش دایر بر انتقال تجربیات خود به نسل آینده واقفند؟ آیا مروّجین دین آنها را به حال خود خواهند گذاشت؟ آیا نسل آینده آمادگی بهره برداری از تجربیات گذشته را خواهد داشت؟ پاسخ همه اینها منوط به بیداری، شناختن ارزش ها و انجام وظیفه هر دو نسل خواهد بود.

استادی به اتفاق یکی از شاگردان خود شبانه در صحرا راه گم می کنند. از دور چراغی می بینند. گرسنه و تشنه به سوی چراغ می روند. کلبه ای محقر می بینند که در آن مادری با پسر بچه خود و تنها دارایی شان که یک بز است زندگی می کنند. مادر می گوید که «شوهرم چندی قبل فوت کرد و زندگی ما با روزی دو لیوان شیر این بز می گذرد. بز خار صحرا را می خورد و ما شیر او را.» سپس خوراک یک روز خود را به استاد و شاگردش می دهد و آنها به شهر بازمی گردند. روزی شاگرد می گوید که «استاد! آن زن مهربان به ما خدمت بزرگی کرد، ولی ما کاری برای او انجام ندادیم. اجازه بدهید من به صحرا بروم و هدیه ای برای مادر و فرزند ببرم.» استاد در برابر بهت شاگردش می گوید، «اگر می خواهی بزرگترین خدمت را در حق آنها انجام بدهی، شبانه برو، بز را بدزد و فرار کن.» شاگرد هم با اکراه شبانه بز را می دزدد و فرار می کند. مادر و فرزند، غمگین و دست خالی، به شهر می روند. مادر کلفتی می کند

و صاحب خانه باوجدان، فرزند او را نیز به مدرسه می فرستند؛ و پس از چندی، به واسطه استعدادهایش، او را به دانشگاه نیز می فرستند. سال ها می گذرد. روزی شاگرد آن استاد برای کار مهمی به یکی از دفاتر دولتی مراجعه می کند و مدیر کل اداره به نظر او آشنا می آید. پس از کمی پرس و جو، می فهمد که جناب مدیر کل، همان فرزند صحرا است که مادرش در آن موقعیت به آنها غذا داد.



مدیر کل می گوید، «شبی دزدی بز ما را دزدید. ما گریه ها کردیم و با سختی فراوان و در حال گرسنگی، خود را به شهر رساندیم؛ و سرگذشت ما به اینجا رسید که می بینید. من ازدواج کرده ام و با همسر و ۲ فرزندم زندگی می کنم. مادرم نیز با ما زندگی می کند. ابتدا دزد را لعنت می کردیم، اما امروز او را دعا می کنیم. اگر او نبود، نمی دانیم با تمام شدن شیر بز، کارمان به کجا می رسید.»

در این لحظه، شاگرد استاد اعتراف می کند که «آن دزد من بودم و به دستور استاد، بز شما را دزدیدم!» پس از روبوسی، شاگرد سابق، آن مادر و فرزند و استاد خود را به صرف صبحانه ای متشکل از شیر و پنیر خوشبوی بز دعوت می کند. یادشان به خیر بزرگان خانواده و تکیه کلامشان که «پیر عاقبت به خیر باشید!» هر چند امروز که خود پیر شده ام، در جواب قسمت «پیر شوی» به پدر می گویم، «پدر جان! گفتم "جان پدر، الهی که پیر شوی!" حالا بیا و نفرینی را که در لباس دعا می کردی ببین!» به هر حال، گاهی معنی زیستن بیشتر، رنج بردن بیشتر است. عصا هر دم به گوش پیر راست می گوید: «مگر در خواب بینی بار دیگر نوجوانی را.»

تبه کردم جوانی تا کنم خوش زندگانی را / چه سود از زندگانی چون تبه کردم جوانی را. برای عده بی شماری از مهاجرین، چه خوب شد که «بزشان را دزدیدند» و فرزندانشان توانستند تحصیلات و آینده بهتری داشته باشند و شراب ناب را در لیوان کریستال بنوشند؛ اگر نه، نوشیدن حتی شراب ناب در لیوان گلی لذتی ندارد. بسیاری آنها که می گویند «ایکاش بز ما را زودتر دزدیده بودند!»

راستی چه شد که کشورهای پیشرفته، به ویژه آمریکا و کانادا، این همه مهاجر را پذیرفتند؛ و بدون آن که یک دلار مالیات پرداخته باشند، به سالمندان آنها پول ماهیانه، دارو و درمان، و کمکها و امتیازهای بی شمار دادند، و حتی میانگین طول عمرشان را بالا بردند؟ چه شد که باخت گروهی از مهاجرین سبب برد خودشان و تأمین آتیه نسل بعدشان گردید، چونانکه دعاگوی «دزد بز و استاد» شدند؟

(دنباله نوشتار در شماره آینده...)

(ادامه از شماره پیشین...)

راز موفقیت کشورهای مهاجرپذیر همچون آمریکا، کانادا، استرالیا یا اسرائیل، ادغام فرهنگ های مختلف و دریافت انرژی های متفاوت روزانه، فارغ از خصومت های ناشی از دین و بیگانه ستیزی بوده

است. اینان هوشمندانه به اجرای گلچینی از قوانین کهنه و نو که با فهم روز همخوان بوده اند پرداخته اند و از جمله آزادی بیان بدون دخالت دین را همچنان پیشه کرده‌اند. ناگفته نماند که اکثریت مردم استرالیا، آمریکا، کانادا و اسرائیل بازماندگان مهاجرین اولیه و بنیانگذاران این کشورها هستند. در مجموع، برعکس مدعیان افراط گرایی و کسانی که به قصد حفظ دین و بستن درها به روی علم، نگه داری فرزندان در پیله را ترویج می کنند، دولت ها و ملت های متمدن، درهای دنیا را به روی خود نبستند و درصدد تغییر برآمدند.

از جمله اولین اقدامات دولت اسرائیل در ابتدای استقلال مجدد، **تصمیمی درست و برخلاف دستور دین**، یعنی منع مجازات اعدام بود. فریاد نگارنده، ضمن احترام به قوانین ارزشمند دین، این است که هم گامی با فهم و تمدن روز به معنای دهن کجی به دین نیست، بلکه تطبیق دین با دنیای معاصر مایه ترفیع آن است و **موجبات دوام و بقای دین را فراهم می آورد**. قاضی تصمیم گیرنده بین این دو، زمان است و کسی را یارای مقابله با آن نیست. واقع بینی کلید موفقیت است، حال آن که تعصب، رکود و خشک اندیشی منجر به تغییر ناپذیری غیر منطقی می شوند و موجب عقب ماندگی می گردند.

گاندی می گوید: «دلم می خواهد پنجره های اتاقم را باز بگذارم تا از نسیم فرهنگ های مختلف که بوی گل های رنگارنگ را از سایر نقاط دنیا به خانه من می آورد لذت ببرم. اما اگر نسیم به طوفانی تبدیل شود که بخواهد مرا از جا بکند، پنجره ها را خواهم بست.»

آری، راز تأسیس و رشد بی نظیر اینگونه ممالک پیشرفته باز گذاردن پنجره ها برای ادغام فرهنگ های مختلف و ارزشمند جهانی بوده است. حرف من این است: پنجره ها را به نام دین نبندیم! هیچ پرنده ای در قفس پرواز یاد نگرفته است؛ و هیچ قفسی از این قفس تنگ تر نیست.

آب که راکد بشود قطع و یقین می کند شاهد، یک دست به دینداری ما میخندد

بی دلیل نیست که هر روز خبرهای علمی ارزشمند از این کشورها از جمله کشور نوپای اسرائیل شنیده می شود. در روزنامه خواندم که امروزه در کشور اسرائیل به ۸۴ زبان گفتگو می شود! آشکارا آنقدر مهاجرین مختلف و هریک با ایده های گوناگون با یکدیگر ادغام شده اند که چنین ممالکی توانسته اند به این درجه از شکوفایی برسند.

من یقین دارم که در دراز مدت، جمع مهاجرین دنیا، همانند جمع مهاجرین اولیه این ممالک، مؤسس حکومت جهانی و «جهان وطنی» خواهند بود! حتی فکر می کنم که قدم اول به سوی آن مرحله در همین سال گذشته رخ داد، هنگامی که طی «بازی های المپیک ۲۰۱۶، برزیل»، گروهی از پناهندگان دنیا، این «بی وطنان»، با در دست داشتن پرچم جهانی المپیک و تأیید و شناسایی سازمان ملل، در این مراسم رژه رفتند. بعید نیست که در آینده بسیار دور، آن روز را «روز نخستین گام تأسیس حکومت جهانی» بنامند. **ندانند به جز ذات پروردگار / که فردا چه بازی کند روزگار.**

آیا تا همین دیروز کسی فکر می کرد که کشور شوروی سقوط کند، یا هندوستان و پاکستان و ده ها کشور دیگر به استقلال دست یابند؟

هیچ چیز در دنیا قطعی نیست جز تغییر؛ و هر تغییر منطقی قدمی است به سوی تکامل. در این میان، مابقی «ارج خود می برند و زحمت دنیا می دارند.» هیچ فرد یا ملتی نیز نمی تواند موفقیتی را بدون کوشش و به رایگان بدست آورد؛ چنان که گفته اند، «پنیر مجانی فقط در تله موش پیدا می شود و دوست صمیمی در آینه!»

به تغییر جهان تو ناتوانی ولی تغییر خود را می توانی

دگرگون گر کنی تو دید خود را

تمام دردهات گردد مداوا

رئیس جمهور کنونی هندوستان، مملکتی که بیش از جمع کل عبادتگاه های دنیا، معبد و دین های گوناگون دارد، با تأکید بر عدم امکان رعایت نظافت در هندوستان امروز، در سخنرانی ماه ژوئن ۲۰۱۶ خود گفت: **تأسیس دستشویی مقدم بر تأسیس معبد است!** آیا این علامت تغییر و بیداری نیست؟ آیا حرف‌هایی که امروز درباره دین می گویند تا دیروز گفته می شد؟ چیزی که سرنوشت جوامع را تعیین می‌کند انتخاب های عقلانی آنان است. نسلی که ناخودآگاه، با از دست دادن بسیاری چیزها از جمله تابعیت جهان سومی، به جمع کشورهای مترقی پیوست، نباید فراموش کند که اجداد ما در مواقع خطر، حتی هنگام قحطی یا شیوع بیماری، امکان نقل مکان یا پس انداز در محل امن تر را ابداً نداشتند. این نسل امروز می‌فهمد که مطمئن ترین پس انداز، علم و ذهن آگاه و عاری از نفرت است. آری، **یک ابله دگر- ستیز با سواد خطرناکتر از ابله دگر- ستیز بی سواد است.** قدرشناس موقعیت زمان و کشورهای میزبان باشیم. نسلی که از دگر- ستیزی تجربه آموخته است، نه تنها در خارج از ایران درخشید و خواهد درخشید، بلکه بطور قطع در آینده قادر خواهد بود برای احیای فرهنگ اهورایی ایران، فارغ از دین و سیاست، مُثمرتر باشد. این مهاجرت مهاجرتی خواهد بود که از آن مانند مهاجرت یهودیان از مصر یاد خواهد شد. ولی افسوس که انسان آگاه به دنیا می آید و با تبلیغ گمراه می شود. به نسل بعد بفهمانیم هیچ فرد، گفته یا نوشته فتنه انگیزی نمی تواند موجب آسایش هیچ گروهی گردد. **عطار نیشابوری** در هفتصد سال قبل، چیزی را که امروز ناسا تأیید می کند، پیامبرگونه درباره حقارت دنیا و عملاً ناچیز بودن انسان و عمر انسان می‌گوید:

جهان در کنج این نه سقف مینا

چو خشخاشی بود بر روی دریا

نگر تا تو از این خشخاش چندی

سزد گر بر بُروت (ریش) خود بخندی

آمریکای جوان، بدون ادعای پوچ. تمدن خون آلودی چند هزار ساله، در اثرسیاست «درهای باز» توانسته است فقط توسط دانش فرزندان نخبه و انگشت شمار خود، که برخی مهاجر بودند، مانند ادیسون، فورد، آینشتاین، یونا سالک، استیو جابز، یا تیم برنرز- لی، زاده انگلستان و مخترع اینترنت در ماه مارچ ۱۹۸۹، و همانند آنان، دنیا را دگرگون کند. آنجا که مدعیان تمدنهای چند هزار ساله، همچون مصریان، هنوز در وادی، شتر می چرانند، آمریکای جوان در ماه قدم می زند. امروز با جهانی شدن دانش، اختراعات دیگر منحصر به فرد نیستند، بلکه اغلب نوآوری ها بازده کوشش های گروهی هستند. در این میان، همه امکانات علمی و تحصیلات عالی در اختیار نسل بعدی مهاجرین است، به شرط آن که نکات فتنه انگیز آزمایش شده خود، از جمله نفرت های دینی و فرقه ای را، از اذهان نسل آینده پاک کند.

از **بودا** پرسیدند که «از این همه دعا به درگاه خداوند چه به دست آورده ای؟» جواب داد، «هیچ! اما چیزهایی از دست دادم، از جمله خشم، نگرانی، اضطراب، افسردگی، احساس عدم امنیت و ترس از مرگ.»

دوستان، موفقیت همیشه در به دست آوردن چیزها نیست، بلکه گاهی با ترک نقاط ضعف می توان به موفقیت رسید.

نسل مهاجر. چهل سال اخیر بسیاری از دارایی ها، موفقیت ها و یادگارهای خود را از دست داد، ولی با در اختیار گرفتن فرصت های بهتر، امکان رها شدن از دلایل عقب ماندگی ها را فراهم نمود. زمان به او آموخت که دینداری به معنی دگر- ستیزی، بستن در به نور علم و انسانیت، و در پيله ماندن نیست؛ و تخته پَرش نسل آینده فرهنگ است، نه دین یا سیاست. اینان نشان دادند که مهاجرت با دست خالی یا پول کم، مهم نیست؛ بلکه مهم آن بود که اینان با دست خالی و پول کم چه کردند. آرزو نیز به تنهایی کافی

نیست، بلکه عملی نمودن آرزو است که سرنوشت‌ها را تعیین می‌کند؛ و آنچه آرزوها را تحقق می‌بخشد و آدمی را به موفقیت می‌رساند، انتخاب‌های عقلانی او است. گو این که پانهادن به منطقه ساختگی عبور ممنوع دین دل شیر می‌خواهد و جگر کاشی! بالاخره سعی خواهیم کرد مؤدبانه راهی بیابیم یا راهی بسازیم تا بتوانیم هرچه بیشتر نقطه ضعف‌ها را نشان دهیم. به قول کافکا، «نوشتن بیرون پریدن از صف مردگان است»، سخنی که به ویژه نسلی که آزادی بیان را تجربه می‌کند بهتر می‌فهمد. من معتقدم که نویسنده مسئول و سازنده کسی است که صادقانه درصدد برطرف کردن نقطه ضعف‌های جامعه باشد، چون یکی از دلایل تکرار تاریخ و تحمل مکرر ناملازمات، برطرف نکردن نقطه ضعف‌ها بوده است. نسل زاده ایران شاهنشاهی موظف است که علل عقب ماندگی‌ها و تجربیات خود را به نسل بعد تفهیم کند؛ چون عبرت آموزی از تجربیات گذشته خمیرمایه پیشرفت است و کسی که دیروز را نداند نمی‌تواند فردا را بسازد.

جوان‌ها نیز باید در بهره برداری از تجربیات سالمندان کوشا باشند و بدانند که این شله قلم کار نسل پیشین دوباره پخته نخواهد شد. تا روبرگردانیم، شنیدیم که یک سوم آنها خدا بیمارز شدند و دیدیم که:

زندگی پرتو شمعی است که در دشت وجود به نسیم مژه برهم زدن خاموش است

تاریخ آخرین پزشک قانونی است که درباره گذشته‌ها قضاوت خواهد کرد. جوامعی که در تاریکی نفرت از دگراندیش‌ها نشسته باشند هرگز به چراغ احتیاجی نخواهند داشت، چون آدم کور- ذهن از نابینا ناپیناتر است؛ و نابینا چراغ لازم ندارد. تنها جوامعی لیاقت ترقی را خواهند داشت که شهادت‌تغییر و طرد اشتباهات گذشته را داشته باشند؛ و گرنه دیر یا زود خواهند گفت:

یک چند به کودکی به استاد شدیم یک چند به استادی خود شاد شدیم

پایان سخن شنو که ما را چه رسید از خاک برآمدیم و بر باد شدیم

عکس‌العمل جوامع و افراد نیز در مقابل مسائل، مانند واکنش طبیعی بدن در برابر اصابت ناگهانی نوک سوزن، نشانه سطح فکر و فهم طبیعی انسان است. نمونه بارز این گفته واکنش شاه ایران در مقابل قیام مردم خود در مقایسه با عکس‌العمل رهبر کنونی سوریه در مقابل قیام مردم خویش است. شاه خود را قربانی کرد تا مردم قربانی نشوند، حال آن که دیگری مردم را قربانی کرد که بماند. اینجا است که می‌گویند اغلب کارهای بشر عکس‌العمل فهم ایشان در برابر وقایع روز است؛ و تاریخ نتایج عکس‌العمل‌های مردان تاریخ را نمایان می‌کند.

نیک باشی و بدت گوید خلق به که بد باشی و نیکت خوانند

نورالله «نورمن» گبای

ژانویه ۲۰۱۷، لس آنجلس

برای دریافت کپی این مقاله و سایر مقالات و نوشته‌های نورالله گبای به زبانهای فارسی و انگلیسی، از جمله کتاب او با عنوان *لحظاتی برای تفکر و دیکشنری زبان یهودیان کاشان*، به وبسایت BabaNouri.com مراجعه کنید.

(پایان مقاله)